



هدیه

میرموشنگ ابتهاج
(مهدیه)

www.ketab.ir

به خط
عبدالله فردی



www.ketab.ir



سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور هدیة/امیر هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)؛ خط عبدالله فرادی.
مشخصات نشر تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری دوازده، ۱۰۸ص.
فروست مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار؛ ۲۰۹. گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۶۰.
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۴۲-۸۱-۱
وضعیت فهرست‌نویسی فیبا
موضوع شعر فارسی-- قرن ۱۴
موضوع Persian poetry -- 20th century
شناسه افزوده فرادی، عبدالله، ۱۳۰۶-۱۳۷۵، خوشنویس
رده‌بندی کنگره PIR ۷۹۴۳ / ب ۳.۵۴ ۱۳۹۷
رده‌بندی دیوبی ۸۱۶/۶۲
شماره کتابشناسی ملی ۵۲۳۷۲۹۸



هدیه

امیر هوشنگ ابتهاج
(ه.ا.سایه)

به خط
عبدالله فردی



گرافست، طراح و مجری
اسکن خطوط اشعار
ویرایش تصاویر خطوط اشعار
کاوہ حسن بیگلر
سعید لیان
پژمان فیروزبخش
لینوگرافی
چاپ متن
صحافی
تیراژ
چاپ ششم
صدف
آزاده
حقیقت
۱۱۰۰ نسخه
۱۴۰۱

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار
خیابان ولی عصر، بالاتر از چهارراه پاک‌وی، خیابان عارف‌نسب
تلفن: ۲۲۷۱۳۹۳۶ دورنما، ۲۲۷۱۳۹۳۶
با همکاری انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸
تلفن: ۵-۴۴۹۵۳۸۰۴ دورنما، ۶۶۲-۵۰۶۲
تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها
۵-۴۴۹۵۳۸۰۲





اشاره

درست ۴۸ سال پیش در سال ۴۸ بود که به مناسبت ۱۵ اردیبهشت ماه زادروز هما اعلم، همسر عمویم احمدعلی ابتهاج، به بزمی در خانه ایشان فراخوانده شدم. هما هرچند فرزند امیرخان امیراعلم بود و از کودکی زندگی‌ای اشرافی داشت، زنی بسیار فروتن و مهربان و دوستدار شعر و موسیقی بود و از همین رو من او را سخت گرامی می‌داشتم.

با خود اندیشیدم شاید هیچ‌یک از هدیه‌های مادی که خرید آن در توان مالی من است، نتواند هما را آنچنان که باید و شاید شاد و خرسند کند. پس بر آن شدم یک هدیه معنوی و متفاوت به او بدهم. برای این کار ۱۵ غزل از خود را برگزیدم و از دوستم حسن نوری، یکی از مدیران کانون تبلیغاتی آوازه،



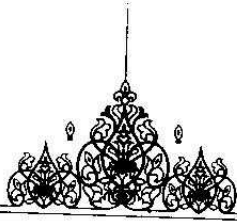
خواستم که آن‌ها را به دست خوشنویسی توانا بسپارد. نوری غزل‌ها را به استاد عبدالله فردای سپرد و او نیز در زمان اندک دو یا سه روزه‌ای که تا زادروز هما مانده بود آن‌ها را با خطی خوش و به شیوه‌ای چشم‌نواز نوشت. نوری یک جلد پارچه‌ای نفیس هم برای دفترچه درست کرد و شب مهمانی آن را به دست من رساند. در آن بزم که پراز درباریان و سران و ثروتمندان بود، وقتی دفترچه غزل‌های خوشنویسی شده را به هما تقدیم کردم گویی از میان آن همه هدیه ریز و درشت، تنها همین هدیه او را به وجد آورد. با شادمانی و حالتی از تفاخر آن را بر سر دست گرفت و به همه نشان داد که: «ببینید هوشنگ خان چه هدیه‌ای به من داده است!».

فردای آن شب سیاوش کسرایی که همراه یکی دو تن از دوستان به دیدارم آمده بود، به من گفت: «دیشب که تو در جلسه کانون نویسندگان نبودی، کسی خبر داد سایه دفتری از شعرهایش را با جلد نفیس آراسته و به شهبانو پیشکش کرده است». تا اینجا هنوز شایعه‌ای که ساخته بودند برایم بی‌اهمیت بود؛ ولی وقتی کسرایی در ادامه افزود که به‌آذین هم گفته است: «چنین کاری از سایه بعید نیست»، شگفت‌زده و آزرده شدم. همان روز به دیدار به‌آذین رفتم و از او پرسیدم: «واقعاً شما در پاسخ آن حرف گفته‌اید چنین کاری از سایه بعید نیست؟»، با صراحت و صداقتی که از او سراغ داشتم گفت:



«بله». با صدایی که بیشتر به ناله می ماند گفتم: «چرا؟ شما که من را می شناسید و می دانید که دنبال منصب و مقامی نیستم و اگر هم بودم با این موقعیت خانوادگی رسیدن به آن برایم آسان بود. خود شما روزی به من گفتید این صندلی های آهنی که در خانه ات گذاشته ای مناسب شأن اجتماعی تو نیست. یادتان هست چه جوابی به شما دادم؟ گفتم من برای این امور ارزشی قائل نیستم. نه تنها من، که حتی دوستانی که به خانه من رفت و آمد دارند نیز شأن مرا با مبلی که بر آن می نشینند نمی سنجند». پاسخ داد: «من به خوبی تو را می شناسم و می دانم که دنبال صله و شغل و منافع مادی نیستی؛ ولی با خودم فکر کردم به هر حال تو شاعری و ممکن است از آن خانم خوشش آمده باشد».

خیالم از بابت بدگمانی به آذین راحت شد؛ اما برای برخاستن سوءظن دیگران فردای آن روز از هما خواستم دفترچه را برایم بفرستد تا برای خود یک کپی از آن تهیه کنم. سپس دفترچه را، که در صفحه آغازین آن، شعرها با دستنوشته من به هما پیشکش شده بود، برای برداشتن عکس از صفحات آن به کانون تبلیغاتی آوازه فرستادم؛ چون حدس می زدم خبر باید از همان جا به بیرون درز کرده باشد. پس از آن هم دیگر با کسی از جمله نوری درباره پخش شدن این شایعه سخنی نگفتم. باری، بازی چرخ و گردش روزگار چنان شد که آن



دفتر، امسال یعنی چند دهه پس از درگذشت هما (۱۳۵۲)، درحالی که دیگر هیچ امیدی به یافتن آن نداشتیم و طبعاً در پی اثبات صداقت خود در آن ماجرا نیز نبودم، از طریق یکی از آشنایان دخترم یلدا به دستم رسید. از آنجا که غزل‌های برگزیده من به دست یکی از چیره‌دست‌ترین خوشنویسان روزگار، زنده یاد فردی، نوشته شده بود با پیشنهاد انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی برای چاپ آن موافقت کردم. بدین ترتیب آن هدیه خصوصی که تنها به یکی از هنردوستان پیشکش شده بود، پس از نیم قرن از نهفت پرده به درآمد و سرنوشت آن چنین شد که به همه دوستداران هنر شعر و خوشنویسی تقدیم شود.